

انقلاب اسلامی

هرچند عناوین گوناگونی برای قیام های توده‌ای تا دورانهای اولیه اسلام می‌توان یافت، با این حال اصطلاح 'انقلاب اسلامی' خود دارای منشاء جدیدی است: کلماتی که در عربی، فارسی و ترکی برای توضیح انقلاب جا افتاده‌اند، بویژه *Inqila, Thawra*، در ابتدا مثل زبانهای اروپای غربی، برای اشاره به انقلاب فرانسه بکار میرفت. بطور مشخص اصطلاح 'انقلاب اسلامی' بعد از جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفته است (برای مثال در نسخه فارسی مانیفست انقلاب اسلامی از سید ابوالعلا ماودودیس 1962).

در مورد مفهوم انقلاب اسلامی و ارزش تبیینی آن میان مسلمانان، اسلامگرایان و حتی مارکسیسم اختلاف نظر وجود دارد. مخرج مشترک همه آنها گرایش به یک دولت اسلامی و اسلامی کردن جامعه مدنی می‌باشد. تفاوت‌ها عبارتند از عملکرد ایدئولوژی به عنوان آگاهی عرفانی، که با توسل به آن، انسجام و بسیج جنبش‌های اسلامی تضمین میشود، و از طرف دیگر این ادعای انقلاب اسلامی، که در مورد ایران مدعی تحقق عملی می‌باشد، این سوال را طرح می‌کند، که آیا شکاف بین انقلاب اسلامی اعلام شده و تحقق یافته، به اساس این اصطلاح تعلق دارد، و سوم اینکه آیا اهمیت اجتماعی تاریخی آن نتیجه تبدیل جهان اسلام به پیرامون (حاشیه) توسط استعمار است، که به عنوان بديل ایدئولوژیک و آلترناتیو تخیلی 'انقلاب اسلامی' را به جلو سوق می‌دهد.

۱. بخصوص در قرن نوزدهم و بیستم قدرتهای اروپایی برای حفظ سلطه خود بر بازار و تضمین روند انباشت اولیه سرمایه، حاکمیت استعماری خود را به جهان اسلام نیز بسط دادند: در مصر (بریتانیا ۱۸۸۲-۱۹۵۲)، الجزایر (فرانسه ۱۸۳۰-۱۹۶۲)، سودان (بریتانیا ۱۸۹۹-۱۹۵۶)، لیبی (ایتالیا ۱۹۱۲-۱۹۴۷)، مراکش (فرانسه ۱۹۱۲-۱۹۵۶)، تونس (فرانسه ۱۸۸۱-۱۹۵۶) و غیره. در واکنش به آن جنبش‌های اسلامی ضد استعماری شکل گرفتند، که استعمار را به عنوان حاکمیت مسیحیت تشریح کردند و تاسیس یک حکومت اسلامی را به مثابه بازسازی "خانه اسلام" (دارالاسلام) اعلام نمودند. از دهه ۱۹۲۰ جنبش‌های مختلف اسلامی با استناد به اخوان صوفیان فرقه نقشبندی، که در قرن پانزدهم تاسیس شده بود، دست به مبارزه مسلحانه علیه حکومت بریتانیا و متحدانش (اغلب زمینداران هندو) زدند (مقایسه کنید با پیترز 1979، ff۴۴). ترجمه آثار آنها به عربی سبب شکل‌گیری وهابیت در عربستان سعودی امروز و نوآوری اسلامی گشت (لویز 1994، ff۱۴۹). در الجزایر فرقه قدیران تحت رهبری عبدالقادر (۱۸۰۸-۸۳) اقدام به یک مبارزه ضد استعماری برای تاسیس یک حکومت اسلامی کرد، در لیبی فرقه سنوسی‌ها نقش مهمی در مبارزه علیه ایتالیا ایفا کرد، یک عامل مهم در تاسیس اولین کشور سودان جنبش تحت رهبری محمد احمد بود، که خود را در سال ۱۸۸۱ 'مهدی' (مسیح موعود) نامید (جنبش مهدی).

ارزیابی از این جنبش‌های استقلال طلبی در نهایت بستگی به تجزیه و تحلیل از استعمار به عنوان عامل ظهور آنها دارد: اگر به آن [استعمار] به عنوان یک پروژه نوسازی (مدرنیزاسیون) نگاه شود، همانگونه که تعداد زیادی از انسان شناسان و تئوریسین‌های مدرنیزاسیون طرح می‌کنند (مقایسه کنید با ریگل ۱۹۷۶؛ لک لک ۱۹۷۲؛ لویز ۱۹۹۴)، مخالفان مسلمان آنها به عنوان جنبش‌های ارتجاعی ارزیابی می‌شوند، که مخالف مدرنیته اسلامی می‌باشند؛ اگر به نقش استعمار به عنوان تلاشی قهرآمیز برای جلوگیری از صنعتی شدن نگاه کنیم، انقلاب اسلامی ماهیت یک انقلاب اولیه بورژوازی، که قصد جلوگیری از انتقال مازاد به غرب و ایجاد شرایط انباشت سرمایه و شکل‌گیری بورژوازی را دارد، را کسب می‌کند.

2. انقلاب اسلامی هم مناسبات حکومتی که محصول استعمار هستند را منعکس می‌کند و هم تلاش‌های روشنفکرانه برای غلبه بر آنها. یکی از چهره‌های اصلی پان اسلامیسیم اسد عبیدی معروف به افغان بود (۱۹۳۸-۹۷)، که از یک طرف ضد امپریالیسم و ضد استبداد مذهبی را تبلیغ میکرد (مقایسه کنید با کاندیل ۱۹۸۳، ۶۴ و ۱۰۰)، و از طرف دیگر رویای خود را می‌خواست از طریق 'انقلاب از بالا' و به کمک یک 'شاهزاده' تحقق بخشد- تلاشی که یادآور ماکیاولی است. هدف پروژه ضد استعماری، هژمونی طلبانه او حمایت از امپراطوری عثمانی بود و در عین حال حمایت از "فرقه‌های ایدئولوژیک" (مارکس، / *TM 26.1* 259) عالمان اسلام در مقابل تهدید غرب.

کیفیت جدید اخوان المسلمین، که در سال ۱۹۲۸ تاسیس شد و خود را ادامه دهنده افغانی می‌دانست، در این نکته بود، که آنها دیگر قصد تغییر جامعه از بالا را نداشتند و مستقیماً خلق را مخاطب قرار دادند. حسن ال بنا (۴۹-۱۹۰۶). رهبر کاریزماتیک این سازمان با سلسله مراتب محکم، به این نظر بود که افول جهان اسلام نتیجه سلطه معیارهای "ماتریالیستی غربی" (زنان نیمه برهنه، مشروبات الکلی، تئاتر، رقص، مدارس) که در آنها 'شک و بدعت' تدریس می‌شود و غیره، میباشد و خواهان احیای یک اسلام اصیل بود. برای او "دولت صورت مجسم ایدئولوژی" می‌باشد و تا زمانی که دولت اسلامی موجود نیست، مسلمانان در گناه زندگی می‌کنند (مقایسه کنید با پنج تراکت، 15، 31، ff۲۶). احزاب اینجا جایی ندارند، زیرا آنها سبب اختلاف نظر در جامعه (امما) می‌گردند (کوگل من ۱۹۹۴، 34f).

پس از ترور آل بنا توسط یک مامور دولتی مصر در سال ۱۹۴۹، سعید قطب (۱۹۰۶-۶۶) جانشین او و عملاً تئوریسین انقلاب اسلامی می‌شود. او مفهوم "جاهلیت" را با اوضاع و احوال روز منطبق میکند، که در قرآن به جامعه ماقبل اسلام با ویژگی بت پرستی و وحشیگری (برگرفته از 'جهل'، نادانی و بی اطلاعی) اطلاق شده است. او از آن نه به عنوان یک دوره، بلکه به عنوان وضعیتی یاد میکند، که جهان اسلام و عملاً کل جهان در آن بسر می‌برند. در این تصویر از تاریخ تنها دو شکل اجتماعی وجود دارد، جامعه جاهلان، که از دیدگاه او شامل نظام سرمایه داری و سوسیالیستی می‌شود، و جامعه اسلامی، که در آن شرع (اسلامی) حاکم است و تنها از طریق یک جنگ عادلانه (جهاد) قابل تحقق است (کوگل من ۱۹۹۴، ۳۵ و ۵۰).

۳. در مورد ایران آیت‌الله روح الله موسوی خمینی (۸۹-۱۹۰۲) از تبعیدگاه خود در عراق با موفقیت به اینکار پرداخت، که تشیع سکوت گرا را به نوعی الهیات تهاجمی سیاسی تبدیل کند. دشمنان اصلی، استعمار و متحدانش می‌باشند (۱۹۷۱، ۷). مفاهیم 'ظالم' (زورگو، ظالم) و 'مظلوم' (ستم‌دیده) برای توضیح سلطه اقتصادی نیز بکار گرفته می‌شود و نتیجه گرفته می‌شود که در یک نظام اسلامی ستم اقتصادی جایی نخواهد داشت (۴۲ff). انقلاب اسلامی به عنوان وظیفه شرعی طرح می‌شود. در رهبر اسلام، که در عین حال عالم حقوق نیز هست، وظایف قوه مقننه، مجریه و دستگاه قضایی، متمرکز می‌شوند، رابطه او با ملت طبق نسخه قیومیت برای کسانی است که به سن قانونی نرسیده‌اند (۶۵).

علی شریعتی (۷۷-۱۹۳۳)، به عنوان نظریه پرداز یک انقلاب اسلامی "ضد امپریالیستی"، که کل جهان سوم را در بر می‌گیرد، شناخته شده است. او در حین تبعید در پاریس به ترکیب مجموعه‌ای از درک تاریخی مارکسیستی دست زد، که به آن عنوان "جبرگرایی علمی" اطلاق نمود، همراه با عناصری از اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر و جامعه شناسی ماکس ویر و امیل دورک هایم، او سعی کرد اسلام و سوسیالیسم را با هم تلفیق کند. الگوی اصلی مبارزه طبقاتی برای او همان تقابل بین هابیل و قابیل است، که در قرآن به آن اشاره شده است، و او آنان را نمایندگان طبقات مختلف می‌نامد (۱۹۶۹، ۴۶ff). در مرکز انتقاد او به غرب مفهوم "بیگانگی" (۱۶، ۱۹۸۰) قرار دارد، که او آن را با استناد به هربرت مارکوزه و در ارتباط با فیلم عصر جدید چارلی چاپلین بکار می‌برد. به مثابه بدترین شکل، او به بیگانگی فرهنگی اشاره دارد، که با توسل به آن غرب در جهان سوم به کسب بازار برای مازاد تولید خود می‌پردازد و به اینصورت در کل جهان هویت فرهنگی انسان‌ها را نابود می‌کند. (۲۲ff و ۲۵).

طبق نظر شریعتی، جامعه‌ای که باید بازسازی شود، یک جامعه بی طبقه خواهد که بر مالکیت جمعی استوار است، و "رهبری واقعی" آن از طریق اسلام به عنوان یک دین جامع انجام می‌گیرد (۷۴، ۱۹۸۳). در عین حال علما مورد انتقاد قرار می‌گیرند، به دلیل چند قرن همدستی با ستمگران. او صریحاً از شکلی اسلام 'پروتستان' دفاع می‌کند، که باید توسط روشنفکران تدوین شود (مقایسه کنید با اخوی ۱۹۸۰، ۲۵).

علیرغم اینکه شریعتی به عنوان شکل ایده‌آل، خواهان تصمیم‌گیری بر اساس توافق (اجماع) نظر است، در مقابل "دموکراسی آزاد" شکلی "رهبری شده" قرار می‌دهد، که در آن در دوره گذار برنامه انقلابی بدون ملاحظه اکثریت خلق، بدلیل عدم بلوغ مردم، اجرا می‌شود (۱۹۸۱/۱۹۶۹، ۴۰ff).

نظریات مشابه را میتوان در نسل بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق یافت، که علاوه بر این سعی می‌کرد، نوعی از مارکسیسم عامیانه را با بت سازی از شهدا پیوند دهد. آنها [حضرت] علی، اولین امام، را اولین سوسیالیست جهان میدانستند، که طبق الگوی او جامعه اسلامی باید توسط مبارزه مسلحانه به عنوان یک جامعه بی طبقه برپا شود. اشکال مبارزه آنها البته از انقلاب کوبا الهام گرفته شده بود. بین بنیانگذاران و نسل‌های بعدی مجاهدین خلق باید بوضوح تمایز قائل شد: بسیاری از اعضا، بعد از عبور از نوعی مارکسیسم استالینیستی، گرایش به راست داشتند.

۴. این موضوع که آیا اصولاً از انقلاب ۱۹۷۸ ایران بعنوان انقلاب می‌توان حرف زد، از ابتدا مورد اختلاف شدید چپ بود. در مباحث ایرانی مارکسیست‌ها اغلب از واژه 'قیام' استفاده می‌کنند، تا نشان دهند، که یک تحول اساسی در مناسبات تولید شکل نگرفته است. حزب کمونیستی توده و فدائیان اکثریت در چارچوب تئوری راه سوم به سوسیالیسم، نظام جدید را یک رژیم خرده بورژوایی انقلابی می‌دانستند و خواهان یک جبهه مشترک ضد امپریالیستی با جناح روحانی - اسلام‌یستی در مقابل جناح بورژوا لیبرال بودند، که آنها علیه آن به عنوان 'فرمیست' مبارزه می‌کردند (بهر روز ۱۹۹۴، ۱۹۹۴ff). این دیدگاه سبب شد که آنها زنانی را که علیه حجاب اجباری اعتراض می‌کردند، 'لیبرال‌هایی' که برای آزادی مطبوعات دست به تظاهرات می‌زدند، و کردها را که برای استقلال بیشتر مبارزه می‌کردند، محکوم کنند و در سرکوب آنان شرکت کنند، تا زمانی که خودشان دستگیر و از طریق شکنجه و ادار به 'انتقاد از خود' علنی شدند (مقایسه کنید با علی ۲۰۰۳، ۳۹ff). در مقابل گرایش مائوئیستی در حزب رنجبران به این نظر بود، که بخش مذهبی رهبری 'فئودال' است و به این علت خواهان یک جبهه مشترک از چپ‌ها و لیبرال‌های اصلاح طلب بود. فدائیان اقلیت رژیم اسلامی را بیان نقش هژمونیک بورژوازی تجاری میدانست و برخی دیگر از یک 'دولت استثنایی'، که بر اساس توازن قوا بین طبقات اصلی جامعه شکل گرفته است، صحبت می‌کردند. تحلیل‌های متضاد سبب انشعابات و از هم پاشیدگی سازمان‌های چپ شدند (مقایسه کنید با بهروز ۱۹۹۹، ۲۶۰ff).

در ادامه، انقلاب اسلامی را میتوان بعنوان پدیده گذار از ماقبل سرمایه داری به سرمایه داری پیرامونی، بر زمینه یک 'انقلاب منفعلانه پیرامونی' مرتبط با آن، تجزیه و تحلیل کرد. طبق نظر گرامشی 'انقلاب منفعلانه' شکلی از مدرنیزاسیون اجتماعی است، - همراه با "عدم وجود ابتکار توده ای" - که توسط بلوک قدرت حاکم از بالا رهبری و هدایت می‌شود (نامه‌های زندان، دفتر ۱۰. 41.XIV, 1329f. II). ویژگی انقلاب منفعلانه پیرامونی در این نکته است، که 'انفعال' انقلاب نه نتیجه اتحاد بین نیروهای داخلی (همانند ایتالیا بین صنعتگران شمال و زمینداران بزرگ جنوب)، بلکه از طریق یک اتحاد نامتقارن بین سرمایه فراملیتی، که تفوق دارد، و زمینداران ضعیف بوجود می‌آید. چنین وضعیتی مانع تکامل و توسعه است، اگر روند صنعتی شدن را سازماندهی نکند و بشکل یک جانبه بخش صادرات مواد خام را تقویت کند و از این طریق تفاوت های ساختاری بین کلانشهرها و مناطق حاشیه‌ای را تحکیم بخشد. هرچند در 'انقلاب منفعلانه' کلاسیک گرامشی نوعی مکانیسم "دگرگونی" موجود است که توسط آن "میان راه‌ها" عناصر "ژاکوبینی" را جلب میکنند، چنین ادغامی در شرایط پیرامونی امکان‌پذیر نیست. عدم وجود مشارکت هژمونیک و جایگزینی آن با سلطه (بخصوص با دخالت بیگانگان) در ایران سبب یک بحران دائمی گردید و شکل گیری عناصر انقلاب اسلامی را تقویت نمود.

ماهیت اسلامی انقلاب ایران قبل از هرچیز به نقش ویژه مذهب در زندگی روزمره بازمی‌گردد. بر خلاف ایدئولوژی های جدید [مذهب] نیازی به تبیین دوباره ارتباطی-استدلالی ندارد. قرن‌ها در تنظیم روابط بین کارفرمایان و کارگران (استاد/خدمتکار)، مرد و زن، والدین و فرزندان و نیز شرایط مکانی مربوط به آنها، نقش داشته است (مقایسه کنید با بورديو 1972: 48ff). گذار به سرمایه داری پیرامونی، مناسبات سنتی بین جنسیت ها و نسل‌ها را تضعیف میکند و در زندگی روزمره سبب بحرانهای متعدد عاداتی میشود، که برای حل آنها، مذهب به دلیل سرکوب راه حل های دموکراتیک و غیر مذهبی توسط دیکتاتوری، نوعی موقعیت انحصاری کسب می‌کند. روشنفکران آشنای سنتی، تغییرات در سطح خرد تحت شرایط سطح کلان راه، از طریق سخنان اسطوره‌ای بهم پیوند می‌زنند، که از یک سو سبب یک رابطه قدرت ناموزون بین عالم و عامی می‌شود و از سوی دیگر شکافهای میان امت را پرده پوشی می‌کند.

5. انقلاب اسلامی، که این هدف را دنبال می‌کند، که عملکرد های سمبولیک، ارتباطی، نظارتی و یکپارچه کننده دین اسلام را در سطوح خرد و کلان، پیش ببرد، خود نتیجه یک "بحران ارگانیک" به مفهوم گرامشی می‌باشد، که در آن گروه‌های اجتماعی خود را از احزاب سنتی جدا می‌کنند و از این طریق، تثبیت انقلابی یک حکومت کاریزماتیک را ممکن می‌سازند (دفترهای زندان، دفتر ۱۳، §۲۳، f. ۱۵۷۷). در ایران [انقلاب اسلامی] وعده 'استقلال' فرهنگی در مقابل غرب، که اساس جایگاه ایدئولوژیک علمای اسلامی را تشکیل می‌داد، را متحقق کرد. البته قادر به ایجاد یک واقعیت جدید اقتصادی به معنای تغییر مناسبات تولید و یا بهبود قابل توجه شرایط زندگی تهیدستان و طبقه متوسط نبود. بخشی از اقبال به حاشیه رانده شده، به پایگاه عامه‌پسند بازوی سرکوب رژیم جدید تبدیل شد، اما یک استراتژی 'ضد امپریالیستی' برای تغییر رابطه نابرابر بین سرمایه داری متروپل ها و پیرامون قابل رویت نیست. میتوان تشخیص داد که بویژه، در مقابل تحولات مدرن روابط جنسیت ها، یک دولت کاملاً مردسالارانه تاسیس شده است، که در آن تسلط مردان حتی در سطوح کوچک نیز در صورت لزوم به زور تحمیل می‌شود. کنترل روحانیت بر بوروکراسی دولتی، بازسازی سلسله مراتب دستگاه های دولتی، سازماندهی مجدد جامعه مدنی به شیوه اسلامی: مدرنیته اسلامی شد و همزمان مناسبات قدرت آن مستحکم گردید.

اسلامی سازی زندگی اجتماعی، فرهنگی و بازنمایی نمایشی در برخی کشورهای اسلامی، تلاشی است برای تضعیف و جلوگیری از وقوع یک انقلاب اسلامی. علیرغم تغییر توازن قوا بعد از از بین رفتن بلوک ها [فروپاشی بلوک شرق]، انقلاب های اسلامی در آینده نیز امکان پذیرند: اولاً به دلیل نفرت نسبت به غرب به خاطر مداخلات نظامی، استثمار و امپریالیسم فرهنگی، و از طرف دیگر به خاطر تناقضات اجتماعی و بحرانهای هژمونیک، که در گذار از جوامع ماقبل سرمایه داری به سرمایه داری پیرامونی شکل گرفته‌اند.

Weltordnung. Die Krisenherde unserer Zeit und ihre historischen Wurzeln, a.d. Engl. v. G.Gockel u.a., München 2003; S.AKHAVI, Religion and

State in Iran: Shariati's political Ideas, Berliner Inst. f. vergleichende Sozialforschung, Arbeitsheft, Berlin/W 1980 M.BEHROOZ, Rebels With a Cause, The Failure of the Left

in Iran, London u.a. 1999; P.BOURDIEU, Entwurf einer Theorie der Praxis auf der ethnologischen Grundlage der kabyrischen Gesellschaft, a.d. Frz. v. C.Pialoux u. B.Schwibs,

Frankfurt/M 1972; F.KANDIL, »Islamischer Nativismus und ›Re-Islamisierung‹«, in: D.Khalid, G.Hansen (Hg.), Entwicklungspolitische Untersuchungen zur islamischen Herausforderung,

Hamburg 1983, 36-107; A.R.M.KHOMENI Hokumate Islami, (o.O.) 1971; F.KOGELMANN, Die Islamisten Ägyptens in der Regierungszeit von Anwar as-Sadat Berlin 1994; G.LECLERC, Anthropologie und Kolonialismus a.d. Frz. v. H.Zischler, München 1972; B.LEWIS, Der Atem Allahs. Die islamische Welt und der Westen Kampf der Kulturen?, a.d. Engl. v. H.-U.Möhring, München 1994; R.PETERS, Islam and Colonialism. The Doctrine

of Jihad and Modern History, Mouton 1979; K.G.RIEGEL, Politische Soziologie unterindustrialisierter Gesellschaften, Wiesbaden 1976; A.SHARIATI, Islamschenasi, Masch'had 1347 (=1969); ders., Zivilisation und Modernismus, Reihe islamische Renaissance, Nr. 1, Botschaft d. islam. Republik Iran, Bonn 1980; ders., Zur westlichen Demokratie (1969), Botschaft d. islam. Rep. Iran, Bonn 1981; ders., Das Menschenbild im Marxismus, in anderen abendländischen Denkschulen und im Islam, Botschaft d. islam. Rep. Iran, Bonn 1983

ABDOLKARIM ZANGANEH



Antikolonialismus, Arabischer Sozialismus, Christlicher Sozialismus, Entfremdung, Entkolonialisierung, Entwicklungsländer, Etatismus, Faschismus, Französische Revolution, Fundamentalismus, Geschlechterverhältnisse, Glauben, Gramscismus, Grünes Buch, Hegemonie, Ideologe, Imperialismus, Intellektuelle, islamischer Fundamentalismus, klassenlose Gesellschaft, Kolonialismus, Krieg und Frieden, Kulturimperialismus, Moderne, Modernisierung, nachholende Modernisierung, Nationalismus, Neokolonialismus, passive Revolution, peripherer Kapitalismus, Peripherie/Zentrum, Populismus, Reformation, Religion, religiöse Revolutionsbewegungen, religiöser Sozialismus, Revolution, Revolutionstheorie, Säkularisierung, Staat, Theokratie, Utopie, Verwestlichung, vorkapitalistische

Produktionsweisen, Weltmarkt, Widerstand